

عیسی شبان نیکو است

¹آمین، آمین، به شما می‌گویم: هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است.² و اما آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است.³ دربان بجهت او می‌گشاید و گوسفندان آواز او را می‌شنوند و گوسفندان خود را نام بنام می‌خواند و ایشان را بیرون می‌برد.⁴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون ببرد، پیش روی ایشان می‌خرامد و گوسفندان از عقب او می‌روند، زیرا که آواز او را می‌شناسند.⁵ لیکن غریب را متابعت نمی‌کنند، بلکه از او می‌گریزند زیرا که آواز غریبان را نمی‌شناسند.⁶ و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می‌گوید.
⁷آنگاه عیسی بدیشان باز گفت: آمین، آمین، به شما می‌گویم که من در گوسفندان هستم.⁸ جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.⁹ من در هستم! هر که از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد.¹⁰ دزد نمی‌آید مگر آنکه بدزد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیاده‌تر حاصل کنند.¹¹ من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد.¹² اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی‌باشند، چون ببند که گرگ می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می‌کند و گرگ گوسفندان را می‌گیرد و پراکنده می‌سازد.¹³ مزدور می‌گریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست.¹⁴ من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می‌شناسم و خاصان من مرا می‌شناسند،¹⁵ چنانکه پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم.¹⁶ و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند، باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد.¹⁷ و از این سبب پدر مرا دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را باز گیرم.¹⁸ کسی آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.
¹⁹باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف

¹Verily, verily, I say unto you, He that entereth not by the door into the sheepfold, but climbeth up some other way, the same is a thief and a robber.² But he that entereth in by the door is the shepherd of the sheep.³ To him the porter openeth; and the sheep hear his voice: and he calleth his own sheep by name, and leadeth them out.⁴ And when he putteth forth his own sheep, he goeth before them, and the sheep follow him: for they know his voice.⁵ And a stranger will they not follow, but will flee from him: for they know not the voice of strangers.⁶ This parable spake Jesus unto them: but they understood not what things they were which he spake unto them.⁷ Then said Jesus unto them again, Verily, verily, I say unto you, I am the door of the sheep.⁸ All that ever came before me are thieves and robbers: but the sheep did not hear them.⁹ I am the door: by me if any man enter in, he shall be saved, and shall go in and out, and find pasture.¹⁰ The thief cometh not, but for to steal, and to kill, and to destroy: I am come that they might have life, and that they might have it more abundantly.¹¹ I am the good shepherd: the good shepherd giveth his life for the sheep.¹² But he that is an hireling, and not the shepherd, whose own the sheep are not, seeth the wolf coming, and leaveth the sheep, and fleeth: and the wolf catcheth them, and scattereth the sheep.¹³ The hireling fleeth, because he is an hireling, and careth not for the sheep.¹⁴ I am the good shepherd, and know my sheep, and am known of mine.¹⁵ As the Father knoweth me, even so know I the Father: and I lay

down my life for the sheep.¹⁶ And other sheep I have, which are not of this fold: them also I must bring, and they shall hear my voice; and there shall be one fold, and one shepherd.¹⁷ Therefore doth my Father love me, because I lay down my life, that I might take it again.¹⁸ No man taketh it from me, but I lay it down of myself. I have power to lay it down, and I have power to take it again. This commandment have I received of my Father.¹⁹ There was a division therefore again among the Jews for these sayings.²⁰ And many of them said, He hath a devil, and is mad; why hear ye him?²¹ Others said, These are not the words of him that hath a devil. Can a devil open the eyes of the blind?²² And it was at Jerusalem the feast of the dedication, and it was winter.²³ And Jesus walked in the temple in Solomon's porch.²⁴ Then came the Jews round about him, and said unto him, How long dost thou make us to doubt? If thou be the Christ, tell us plainly.²⁵ Jesus answered them, I told you, and ye believed not: the works that I do in my Father's name, they bear witness of me.²⁶ But ye believe not, because ye are not of my sheep, as I said unto you.²⁷ My sheep hear my voice, and I know them, and they follow me:²⁸ And I give unto them eternal life; and they shall never perish, neither shall any man pluck them out of my hand.²⁹ My Father, which gave them me, is greater than all; and no man is able to pluck them out of my Father's hand.³⁰ I and my Father are one.³¹ Then the Jews took up stones again to stone him.³² Jesus answered them, Many good works have I shewed you from my Father; for which of those works

افتاد.²⁰ بسیاری از ایشان گفتند که: دیو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟²¹ دیگران گفتند که: این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم کوران را باز کند؟

²² پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود.²³ و عیسی در معبد، در رواق سلیمان می‌خرامید.²⁴ پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: تا کی ما را متردد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.²⁵ عیسی بدیشان جواب داد: من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی که به اسم پدر خود بجا می‌آورم، آنها برای من شهادت می‌دهد.²⁶ لیکن شما ایمان نمی‌آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم.²⁷ گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند.²⁸ و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ‌کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.²⁹ پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی‌تواند از دست پدر من بگیرد.³⁰ من و پدر یک هستیم.

³¹ آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند.³² عیسی بدیشان جواب داد: از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدام یک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟³³ یهودیان در جواب گفتند: به سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی.³⁴ عیسی در جواب ایشان گفت: آیا در تورات شما نوشته نشده است که: من گفتم شما خدایان هستید؟³⁵ پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد،³⁶ آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می‌گویند کفر می‌گویی، از آن سبب که گفتم: پسر خدا هستم؟³⁷ اگر اعمال پدر خود را بجا نمی‌آورم، به من ایمان می‌آورید. و لکن چنانچه بجا می‌آورم، هرگاه به من ایمان نمی‌آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.

³⁹ پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت.⁴⁰ و باز به آن طرف اُردُن، جایی که اوّل یحیی تعمید می‌داد، رفت و در آنجا توقف نمود.⁴¹ و

do ye stone me?³³ The Jews answered him, saying, For a good work we stone thee not; but for blasphemy; and because that thou, being a man, makest thyself God.³⁴ Jesus answered them, Is it not written in your law, I said, Ye are gods?³⁵ If he called them gods, unto whom the word of God came, and the scripture cannot be broken;³⁶ Say ye of him, whom the Father hath sanctified, and sent into the world, Thou blasphemest; because I said, I am the Son of God?³⁷ If I do not the works of my Father, believe me not.³⁸ But if I do, though ye believe not me, believe the works: that ye may know, and believe, that the Father is in me, and I in him.³⁹ Therefore they sought again to take him: but he escaped out of their hand,⁴⁰ And went away again beyond Jordan into the place where John at first baptized; and there he abode.⁴¹ And many resorted unto him, and said, John did no miracle: but all things that John spake of this man were true.⁴² And many believed on him there.

بسیاری نزد او آمده، گفتند که: یحیی هیچ معجزه ننمود و لکن هر چه یحیی دربارهٔ این شخص گفت، راست است.⁴² پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.